بررسی و نقد مکتب عرفانی گریگوری پالاماس؛ احیاکننده مسیحیت شرقی

✍ **سید مرتضی میرتبار** / دکتری مطالعات تطبیقی ادیان دانشگاه ادیان و مذاهب smmb_110@yahoo.com
الیاس عارف زاده / استادیار دانشکده ادیان دانشگاه ادیان و مذاهب newaref4@gmail.com
رحیم دهقان / استادیار دانشکده الهیات و ادیان دانشگاه شهید بهشتی r.dehghan88@yahoo.com
دریافت: ۱۳۹۶/۰۱/۱۵ ـ **پذیرش:** ۱۳۹۶/۰۵/۲۸

چکیده

گریگوری پالاماس، الاهیدانانِ عارف مسلک بیزانسی، بنیانگذار آرامش گرایی نوین است که تأثیر زیادی بر شیوهٔ زندگی رهبانی، در سنت شرقی داشته است. آثار او نشان دهنده پویایی و نظام‌مندی مسیحیت ارتدوکس شرقی است. با وجود این، بیشتر شهرت پالاماس، در سبک رهبانیت اوست که شدیداً تحت تأثیر هسیکاست می‌باشد. از ویژگی‌های رهبانی او می‌توان از سکوت و دعا، ناسازگاری رهبانیت با علوم، مبارزه با وسوسه‌های شیطان، قلب به عنوان اداره کننده انسان و جایگزین صحرا، شر نبودن جسم و خداگونگی نام برد. برخوردهای دوگانه‌ای با اندیشه‌های او صورت گرفته است. از این‌رو، برخی او را بدعت‌گذار دانسته، و برخی دیگر قائلندکه الاهیاتش کاملاً ریشه در گذشته دارد. نقدهای متعددی به مکتب *پالاماس* وارد است. از جمله آن پیروی مطلق از مکتب هسیکاست، ناشناخته بودن خدا جز برای راهبان، عدم بهره‌مندی راهبان از دانش، کنترل انسان به وسیله قلب نه عقل و ... . این مقاله سعی دارد با معیار قرار دادن کتاب مقدس و سنت الاهیات رهبانی مسیحی، به تحلیل و نقد مکتب *پالاماس* بپردازد.

کلیدواژه‌ها: گریگوری پالاماس، مسیحیت شرقی، رهبانیت، الاهیات، هسیکاست.

مقدمه

یکی از الاهیدانانِ عارف مسلک بیزانسی، *گریگوری پالاماس*(Gregory Palams) است که از شهرت بالایی در سنت شرقی برخوردار است(هانتر، ۲۰۰۲، ج۱۰، ص ۷۶۵). از وی به عنوان قدرتمندترین مدافع هسیکاسم(Hesychasm) یاد می‌شود که تأثیر بسیاری بر شیوهٔ زندگی رهبانی در سنت شرقی داشته است(فانینگ، ۱۳۸۴، ص ۹۵). آثار وی بیانگر پویایی الاهیات ارتدوکس است. و به اعتقاد برخی، الاهیات *پالاماس*، دارای دو ویژگی ممتاز است که آن را از سایر الاهیات دورانش جدا می‌سازد: الف. تنها، بازگو کننده روش آباء گذشته نبود. ب. بازگو کننده الاهیات یا عمل معنوی خود نبود(کریوشین، ۱۹۵۴، ص ۴۸).

تلاش‌های او در حوزهٔ الاهیات سنت شرق موجب نظام‌مند شدن الاهیات ارتدوکس شده است. *پالاماس*، دارای سبک خاصی در الاهیات سنت شرقی می‌باشد. همین مسئله موجب شده که بررسی زندگی و آراء وی در سنت شرقی، ضروری و مهم گردد(میندورف، ۱۹۹۸، ص ۲۸). با این وجود، برخی مدعی هستند که وی را نباید الاهیدان دانست؛ چرا که او تنها مفسر و مروج افکار و سایر مکاتب مسیحی بوده است. از سوی دیگر، برخی وی را راهبی بزرگ و دارای مکتبی معتبر در رهبانیت دانسته، مبانی مختلفی از وی ارائه می‌دهند. این مقاله، تلاش دارد علاوه بر بررسی زندگی و افکار *پالاماس*، به این سؤال پاسخ دهد که آیا می‌توان او را صاحب مکتب مستقلی، در حوزهٔ سنت شرقی، به ویژه در الاهیات رهبانی دانست؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، چه تحلیل‌ها و انتقاداتی به الاهیات وی وارد است. چه بدعت‌هایی از سوی مکتب وی، وارد رهبانیت مسیحی در حوزه شرق گردیده است؟ روشن است که دربارهٔ جریان رهبانیت، مقالات متعددی به نگارش درآمده است، اما تاکنون تحقیق نظام‌مندی در خصوص مکاتب رهبانی شرقی، به ویژه مکتب *پالاماس* به زبان فارسی انجام نشده است.

۱. گریگوری پالاماس و چگونگی ورود او به رهبانیت

آشنایی با پالاماس

گریگوری پالاماس، در سال ۱۲۹۶ میلادی در ترکیه متولد و در دانشگاه مرتبط با امپراتوری قسطنطنیه، به تحصیلات علوم انسانی پرداخت. وی از لحاظ عرفانی شدیداً تحت تأثیر رئیس کاهنان فیلادلفیا بود. همین مسئله موجب شد که به رهبانیت و زندگی رهبانی روی آورد(هانتر، ۲۰۰۲، ج۱۰، ص ۷۶۵). وی همراه برادران خود، حدود سال ۱۳۱۶ وارد صومعه‌ای در کوه آتوس(Athos)[1] در شبه جزیره آکت(Acte) در شمال یونان شد(پاپاداکیس، ۲۰۰۰، ج ۲، ص ۹۸۸). همچنین، مادرش «کیل»(Kale or Kallone) و دو خواهرش «اِپیکاریس»(Epicharis) و «تئودوت»(Theodote) را به صومعه‌ای در قسطنطنیه منتقل نمود. *پالاماس* در آنجا تحت تعلیم مکتب هسیکاست قرار گرفت و در امر دعا به سرعت پیشرفت کرد. به علت هجوم ترک‌ها به یونان در سال ۱۳۲۵، وی مجبور شد مدتی صومعه کوه آتوس را ترک کند(لین، ۱۳۹۰، ص ۱۳۵). در سال ۱۳۲۶ میلادی، به بندر تسالونیکا(نام کهن بندر سالونیک در شمال یونان) مهاجرت کرد و در آنجا به عنوان کشیش مشغول به کار شد. سپس به کوهی در نزدیکی بروآ(Beroea)، نقل مکان نمود و پنج

سال در آنجا، بر مبنای مکتب هسیکاست خلوت گزید(میندورف، ۱۹۹۸، ص ۳۴ـ۳۸). وی براساس مکتب هسیکاست، پنج روز هفته را در سکوت و تنهایی به سر می‌برد. در سال ۱۳۳۱میلادی، پس از خروج ترک‌ها و برگشت آرامش به یونان، او به آتوس بازگشت و زندگی رهبانی را در آنجا ادامه داد(هانتر، ۲۰۰۲، ج۱۰، ص ۷۶۵). برخی زندگی رهبانی *پالاماس* را متأثر از *گریگوری سینایی* می‌دانند که پس از مناقشات متعددی، در نهایت به عنوان یکی از بزرگان کلیسا شناخته شده است(کانوموس، ۲۰۰۵، ص ۵۱).

پالاماس،از سال ۱۳۳۰ به بعد، با کشیشی به نام *بارلام اهل کالابری*(۱۲۹۰ـ۱۳۵۰)، که در جنوب ایتالیا زندگی می‌کرد و به شدت مخالف هسیکاسم‌ها بود، وارد مناقشه‌ای جدی گردید(لین، ۱۳۹۰، ص ۱۳۶). او با رد افکار بارلام، به ترویج و دفاع از افکار خود پرداخت و در نهایت، آموزه‌های دربارهٔ ذات و نیروهای خدا ارائه داد که در سه شورای تشکیل شده در قسطنطنیه، یعنی شوراهای۱۳۵۱، ۱۳۴۷ و ۱۳۴۱م، مورد تأیید قرار گرفت. *پالاماس*، در سال ۱۳۵۹ در اثر از کار افتادگی روده درگذشت(هانتر، ۲۰۰۲، ج۱۰، ص ۷۶۶).

چند سال پس از مرگ وی، افکار او مورد پذیرش علمای کاتولیک قرار گرفت؛ به ویژه دیدگاه وی در راه رسیدن به خدا، نزد عرفان کاتولیک پذیرفته شد(جی. کریستنسن، ۲۰۰۷، ص ۲۴۳). در واقع تعالیم *پالاماس*، نگاه جدیدی به الاهیات سنتی بود که به بسیاری از چالش‌های تازه در مورد سنت ارتدوکس پاسخ می‌دهد(ورثولوماثوس، ۲۰۱۱، ص ۴). آثار متعددی از او در دنیای مسیحی وجود دارد که مهم‌ترین آن، رساله‌ای است در سه بخش، دربارهٔ تحصیل حکمت، دربارهٔ دعا، دربارهٔ نور معرفت که هر سه بخش، در سه قسمت نوشته شده است. ازاین‌رو، اثر مزبور را به نام سه‌گانه نیز می‌شناسند(فانینگ، ۱۳۸۴، ص ۹۶). *پالاماس*، مخالف سرسخت هلنیسم بوده و در کتاب الاهیاتی نخست خود، در این بارهٔ فراوان سخن گفته است(میندورف، ۱۹۹۸، ص ۱۱۶). و شاید همین مسئله یکی از مهم‌ترین دلایل گرایش او به عرفان و زندگی رهبانی و گرایش به مکتب هسیکاست بوده است.

پالاماس بزرگترین حامی مکتب هسیکاست

گریگوری پالاماس را به عنوان بزرگ‌ترین حامی هسیکاسم می‌دانند. حمایت وی از مکتب آرامش‌گرایی، به حدی بود که این مکتب را پالامائیسم می‌گویند. پیروان مکتب آرامش‌گری، امید دارند که به قابلیت و تمرکزی که عیسی مسیح در دعا، برای رسیدن به آرامش روحی و اتحاد با خداوند بیان داشته، دست یابند(مورفی، ۲۰۰۲، ج۶ ص ۸۱۱). واژه «هسیکاسم»(Hesychasm)(سکینه) از ریشهٔ یونانی«συχία» یا «Hesychia»، به معنای آرامش، سکون، آرامی، سکوت است. کلمهٔ یونانی«συχάζω»، به معنای آرامش اختیار کردن توسط کسانی که آرامش گرا هستند، به کار رفته است(کن، ۱۹۹۹، ص ۳۹۶). واژه «Hesychast»، در قرن ششم مترادف واژهٔ «monk» بوده است(شلدراک، ۲۰۰۵، ص ۳۳۵). حتی در زمان *اُریگن*(۱۸۵ـ۲۵۴)، کلمه «συχία»، به معنی خلوت و تنهایی بود. از همان ابتدا، واژهٔ«συχία» ویژگی‌ای بود که رهبانیت را به نمایش می‌گذاشت. به گفته یکی از الاهیدان یونانی معاصر، رهبانیت ارتدکس همان سکینه است(مانتزاریدس، ۱۹۷۷، ص ۳). *فرهنگ لامپ*، فقط دو واژه«hesychia, hesychazo» را واژه‌های اصلی می‌داند

(لمپ، ۱۹۶۱، ص ۱۴۶). *پالاماس* به این آموزه، با واژهٔ«ερή συχία» یعنی سکوت مقدس اشاره کرده است(پالاماس، ۱۹۷۳الف، ص ۳۴۵). و آن را «هنر هنرها و دانش دانش‌ها» می‌داند(همو، ص ۳۲۱). در الاهیات و عرفان ارتدوکس، برای این واژه پنج معنای اصطلاحی بیان شده است. به عبارت دیگر، برای تبدیل شدن آن به یک مکتب عرفانی، فرآیند ذیل طی شده است:

۱. «زندگی منزوی»، به معنی زندگی عزلت نشینی، و این معنایی است که برای این واژه، تا قرن ۴ به کار می‌رفته است.

۲. «شیوهٔ دعای درونی»، با هدف اتحاد با خدا، در سطحی ورای صورت‌ها و مفاهیم و زبان‌ها، به معنایی که در واژگان «گریوس پونتیوس[۲](۳۹۹ـ۳۴۵م) به کار رفته است.

۳. «تلاش برای اتحاد از طریق دعای عیسی»، این معنا را «دیدیکوس فوییکی»[۳] به کاربرده است.

۴. «روش روان تنی عمومی در پیوند با دعای عیسی»، این معنا در قرن سیزدهم به کار می‌رفته.

۵. الاهیات بیان شده توسط قدیس *گریگوری پالاماس*.

این مکتب، سنت و سبکی در زندگی روحانی بود که تا پیش از دوران *پالاماس* و کمی قبل‌تر از آن، به عنوان یک مکتب شناخته نمی‌شد و تقریباً مدتی پیش از به دنیا آمدن *پالاماس* بود که شکل مشخصی به خود گرفت و به عنوان مکتب شناخته شد(لین، ۱۳۹۰، ص ۱۳۶). همانطور که در فرآیند شکل گیری مکتب هسیکاسم بیان شد، برخی متفکران مسیحی، این مکتب را متعلق به قرن پنجم می‌دانند که آن در شرح زندگی راهب اورشلیمی، که او این مکتب را از *لورا* و او نیز از *قدیس ساباس*، که از بزرگ قدیسان شناخته می‌شود، دریافت کرده است. *قدیس ساباس* نیز آن را از *باسیل* قدیس آموخته بود(مورفی، ۲۰۰۲، ج۶، ص ۸۱۱). اما *پالاماس* در تعریف هسیکاست یا سکوت مقدس، معتقد است: آن هنری در میان هنرهاست و نوعی سبک زندگی است که برای راهب، در نظر گرفته شده است. راهب، با سکوت مقدس در میان مبارزه شدید زاهدانه، به دنبال آرامش درونی و رهایی از مصائب و رنج‌هاست که به نوبه خود، منجر به یک اتحاد عرفانی با خداوند می‌گردد که اساساً توسط فضل الهی به اجرا درمی‌آید(ورثولومائوس، ۲۰۱۱، ص ۲).

به هر حال، طرفداران آموزه سکوت، آن را آموزه‌ای منتسب به کتاب مقدس دانسته، انجیل را منبع اولیه آموزه سکوت می‌دانند:

> **و چون عبادت کنی مانند ریاکاران مباش؛ زیرا خوش دارند که در کنایس در گوشه‌های کوچه‌ها ایستاده نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را تحصیل نموده‌اند. لیکن تو چون عبادت کنی به حجرهٔ خود داخل شو و در را بسته پدر خود را که در نهان است، عبادت نما و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد**(متی ۶: ۵ـ۶).

پالاماس براساس مکتب هسیکاسم معتقد بود: با رنج شخصی می‌توان به نوعی تجربه الهیاتی رسید. در واقع راه رسیدن به شناخت تجربی را هسیکاسم می‌دانست. بر همین اساس، بسیاری از راهبانی که تحت حمایت *پالاماس* بودند، کسانی بودند که به مدارس غیردینی نرفته بودند و مدعی بودند که با نماز و دعا و سکوت، می‌توان به شناخت

صحیحی از خدا دست یافتند(باچانان والاس، ۲۰۱۱، ص ۳۲۱). *پالاماس* معتقد بود: مکتب هسیکاسم بـه مؤمنـان توانـایی مواجهه با انرژی‌های الاهی، نه جوهر نادیده و وصف نشدنی را، می‌دهد(مک گراث، ۱۳۸۴، ص ۱۱۹).

مکتب هسیکاسم، به دلیل تمرکز بر آموزه سکوت، موجب تقویت عرفان صومعه‌ای شد. بدین سبب، افـراد کمـی یافت می‌شدند که بر ضد طریقت خدا گونه شدن، ناشی از آن که به وسیله عارفان کلیسای شرق حمایت می‌شد، بـه مخالفت بپردازند(فانینگ، ۱۳۸۴، ص ۹۷). تعالیم *پالاماس*، در رهبانیت سنت شرقی هـم سـطح تعـالیم پـدران *فیلوکالیا*، همچون قدیس *کالیستوس*، *ایگناتیوس*، و *گریگوری* سینایی بود. نوشته‌های *اسحاق سوریه‌ایی*، همیشـه در قلـبش جاری بود و از آن متون، برای بیان دیـدگاه‌هـایش بهـره مـی‌بـرد(کـانوموس، ۲۰۰۵، ص ۱۳۷). وی از تجـارب عرفـانی *سیمون*، الاهیدان جدید در بیان مفاهیم دقیق الاهیاتش استفاده می‌کرد. در نهایت، توانست مکتـب هسیکاسـم را در پیکره الاهیات ارتدوکس ادغـام نمایـد(لـین، ۱۳۹۰، ص ۱۳۹). در حقیقـت، امـروزه نیـز قـدیس *سـیمون* و *گریگـوری پالاماس*، هنوز از بالاترین حجیت برخوردار بوده و به نوعی، آنان الهام‌بخش همـهٔ کسـانی هسـتند کـه در کلیسـای ارتدوکس، چه در جوامع رهبانی، یا در حالت تنهایی در بیابان و یا در این جهان، در حال تـلاش بـرای دسـتیابی بـه کمال هستند و با دعا و تفکر به زندگی می‌پردازند(فلوروسکی، ۱۹۸۷، ص ۱۱۲).

با تحلیل ارائه شده می‌توان گفت: *پالاماس* الاهیات و عرفان خـود را براسـاس مکتـب هسیکاسـت ارائـه داده و کاملاً تحت تأثیر آن بوده است؛ مکتبی که قرن‌ها پیش از *پالاماس* وجود داشته و رهبانیت ارتدوکس شرق را تحـت الشعاع قرار داده است. وی، با تعریف و تغییر برخی تعاریف، توانسته اسـت الاهیـات خـود را همـان الاهیـات مکتـب هسیکاست عنوان نماید. ازاین‌رو، برخی نام این مکتب را «پالامایسم» نیز می‌گویند.

۲: الاهیات پالاماس

الهیاتی که *پالاماس* از آن سخن می‌گوید، کاملاً مبتنی بر تجربه است به شدت بـر نقـش قلـب تأکیـد دارد. بـه همـین دلیل، با برخی کسانی که بر فلسفهٔ یونان تکیه داشتند، مخالفت‌های جدی داشت(ورثولومائوس، ۲۰۱۱، ص ۱۰). در حـالی‌کـه خود وی، با فلسفه یونان به خوبی آشنا بود. در واقع، الاهیات *پالاماس*، الاهیاتی نظری نیست؛ چرا که وی یـک راهـب و اسقف بود، نه یک الاهیدان. بنابراین، باید او را یک مفسر بزرگ از تجربه‌های معنوی کلیسایی دانست تا یـک الاهیـدان. با وجود این، می‌توان از سخنان و نوشته‌های وی دیدگاه‌های الاهیاتی منحصر به فردی به دست آورد و آن را به عنـوان مباحث بنیادین در الاهیات وی پذیرفت؛ زیرا الاهیات *پالاماس*، به طور رسمی در شورای کنسـتانتین پـل تأییـد گردیـده است و حائز اهمیت می‌باشد(پاپاداکیس، ۲۰۰۰، ج۲، ص ۹۸۹). برخی از مباحث الاهیاتی *پالاماس* از این قرارند:

۱. خداشناسی: *پالاماس* معتقد است: ذهن انسان نمی‌تواند به طبیعت و ذات الهی نفوذ کنـد، امـا مـی‌توانـد بـه کمک تجربه آن را بشناسد. ازاین‌رو، همه مسیحیان توسط آیین‌های روحانی و دعا، در حیات خدا شـریک مـی‌شـوند. این شراکت همان شناخت حقیقی خداوند است(لین، ۱۳۹۰، ص ۱۳۸). بر این مبنا خداشناسی *پالاماس* را می‌توان چنـین تقسیم‌بندی نمود:

الف. معرفت ذات: درون مایه الاهیات پالاماس، الاهیاتی تنزیهی است. طبق این دیدگاه، ذات خداوند غیرقابل دسترس، درک ناپذیر و توصیف ناشدنی است. انسان تنها از طریق انرژی‌های خداوند است که می‌توان او را بشناسد و امکان شهود، تنها در انرژی‌های ناشی از او ممکن است(پالاماس، ۱۹۸۳، ص ۸۲ و ۹۵). *پالاماس* در کتاب سه‌گانه(The Triads) خود، به تفاوت میان ذات ناشناختنی خداوند و قوای الهی یا انرژی‌های الهی می‌پردازد(همو، ص ۶۷ـ۶۸) و در ماهیت نور، نامخلوق حضرت عیسی نیز بحث می‌کند و به نوعی آن را نیز تجلی قوای الهی معرفی می‌کند(فانینگ، ۱۳۸۴، ص ۹۶). او در کتاب خود می‌نویسد:

> **انسان می‌تواند در حیات خدا شریک شود، امّا در ذات خدا به هیچ وجه نمی‌توان شریک شد... خدا با تجلیات خود و فعالیت خلاقانه و عنایت آمیز خود، خویشتن را در برابر همه موجودات قرار می‌دهد. به عبارتی، ما باید خدایی را جستجو کنیم که به گونه‌ای بتوانیم در هستی او شریک شویم و هر یک از ما با شریک شدن در او، به شکلی بایسته وجود خودمان را براساس قیاس تشبیه، هستی و حیات بیابیم و به الوهیت برسیم**(سه نوشتار ۳: ۲: ۲۴)(لین، ۱۳۹۰، ص ۱۳۸).

ب. رؤیت ذات: *پالاماس*، همچون همه هسیکاسم‌ها، عمل خداوند در روح را نوری مرئی می‌داند که با چشم سر قابل مشاهده نیست. تنها با چشم متعالی همراه با فیض الهی قابل دیدن است(هانتر، ۲۰۰۲، ج۱۰، ص ۷۶۶). با این وجود، *پالاماس* آن نور مورد مشاهده چشمان متعالی را ذات خدا و حتی فرشته هم نمی‌داند، بلکه آن را قوای خدا و انرژی‌های خدا می‌داند که قابل مشاهده است(پالاماس، ۱۹۸۳، ص ۵۷). اما برای دیدن خدا با چشم مادی، *پالاماس* راهکاری ارائه می‌دهد و به نوعی آن را ممکن می‌داند. از نظر او، برای دیدن نور الاهی با چشم مادی، باید در آن مشارکت کنیم و با آن براساس ظرفیت خود نورانی شویم. کسی که در قوای الاهی مشارکت جوید، خود تا حدی نورانی می‌شود(ویر، ۱۹۸۷، ج۴، ص ۱۴۹). لذا همانطور که حواریون در ماجرای تبدل مسیح در کوه تابور او را دیدند، با چشم مادی با نورانی گشتن می‌توان خدا(مسیح) را دید.

ج. تجلی ذات: *پالاماس*، در مقابل کسانی که مدعی هستند با عقل، البته زمانی که از طهارت درونی برخوردار باشیم نیز می‌توان خدا را مشاهده کرد، موضع گرفته و معتقد است: این افرادی که خودشان را از رنج شر و گناه پاک می‌سازند، تنها زمانی می‌توانند خدا را ببینند که همه شناخت و معرفت خود را از طریق دعای غیرمادی و غیرزمینی بالا ببرند(پالاماس، ۱۹۸۳، ص ۵۷ـ۵۸). ازاین‌رو، او دستاوردهای فلسفهٔ یونان در زمینه شناخت خدا را انکار کرد و شناخت خدا را تنها با مشارکت در او، به وسیله قلب، بدن و... ممکن دانست(همو، ص ۱۶ و ۵۷). *فانینگ* در کتاب خود، دربارهٔ استدلال *پالاماس* می‌نویسد:

> **یک نفر هسیکاست با دریافت حسی نمی‌بیند ولی با مکاشفه و رؤیت روشن و با برون رفتن از خویشتن می‌بیند؛ زیرا از طریق اسرار شیرین مکاشفه او، ورای تمامی اشیاء و تفکرات و حتی خویشتن خود، مسحور و مجذوب حق می‌گردد. سالک هسیکاست نور اقنوم را می‌بیند که درخششی غیرمادی و الهی است؛ نامرئی ملیحِ مرئی و جهلِ معلوم است؛ اینکه آن چیست، ایشان تظاهر به دانستن آن نمی‌کنند. این نور، می‌تواند با کلمات نامحسوسی با همان شخصی که با آن روبرو گشته صحبت نماید. دیگر مکاشفات عرفانی و ماورای طبیعی به**

ذهنی خالص و منور درمی‌آید که واضحاً در ملاحت خدا شریک شده است و این مکاشفات و رؤیت‌ها را بـا انبیـاء و اولیاء... بالاخص نفوس مقدس و متأله سهیم می‌شود(فانینگ، ۱۳۸۴، ص ۹۶).

در واقع *پالاماس*، همچون سایر الاهیدانان ارتدوکسی، قائل به الاهیات تنزیهـی اسـت؛ بـا ایـن تفـاوت کـه سـالک می‌تواند از این قاعده مستثنی گردد و با قلب خود نور اقوم را مشاهده نمایـد. بنـابراین، فـرد زمـانی مکاشـفه الاهـی برایش اتفاق می‌افتد که راهب بوده و با قلب، به حقیقت دست یابد.

۲. مسیح‌شناسی: *پالاماس*، برحسب دیدگاه کلیسـای ارتـدوکس، نظـرات مسـیح‌شناسـی شـوراهای جهـانی را پذیرفته و عیسی را به عنوان دومین اقنوم تثلیث به شمار می‌آورد. وی از واژه‌های آن شورا برای مستندات خود بهـره برده است. طبق دیدگاه *پالاماس*، خدا، همان خدای زنده، خدای تاریخ، خـدای کتـاب مقـدس اسـت کـه در مسـیح متجسد شده است(ویر، ۱۹۶۳، ص ۷۸). از منظر او، خداوند شناخت را تنها بـه کسـانی مـی‌دهـد کـه بـه مسـیح ایمـان آورده‌اند که آن همان ایمان واقعی می‌باشد. عیسی مسیح، از طریق نور ابـدی خداونـد، کـه همـان جـلال خداسـت، شناخت را به ما عطا می‌کند. اما نکته‌ای که موجب خاص شدن نگاه *پالاماس* گردید، این اسـت کـه تنهـا از طریـق دعای خالص و غیرمادی و تأله می‌توان این نور را به خود منتقل ساخت(پالاماس، ۱۹۸۳، ص ۶۶). در واقع جنبه پررنـگ عرفانی مسیح شناسی موجب شده که این مقوله الاهیاتی، به عنوان یـک ویژگـی در برابـر مسـیح‌شناسـی کلیسـای غرب قرار گیرد. طبق این الاهیات، عیسی در همه جا حاضر و نـاظر اسـت. براسـاس سـنت آرامـش خـواهی، گفتـه می‌شود که عیسی صورت خداست و با نیایش عیسـی، سـالک مسـیحی بـه طـور پیوسـته بـه صـورت خـدا توجـه می‌کند(عارف‌زاده، ۱۳۹۱، ص ۲۰۸). اما با وجود دشمنی *پالاماس* با فلسفه، باید پذیرفت که وی در مسئله مسیح شناسـی عمیقاً تحت تأثیر *اوریگن* بوده که معتقد است: ترمیم نهایی همه چیز به وسیله مسیح خواهد بود. در واقـع، او در ایـن مسائل همچون *اوریگن* و *اواگریوس*(Evagrius)، بیش از حد از فلسفه افلاطون پیروی می‌کرد؛ با این تفاوت کـه وی دعا را تنها عامل فعالیت مسیح در انسان می‌دانست(ورثولومائوس، ۲۰۱۱، ص ۶).

۳. نجات شناسی: براساس دیدگاه کلیساهای ارتدوکس، نجات انسان در «خداگونگی» است. در واقع در مقایسـه با مسیحیت کاتولیک، می‌توان خداگونگی را با مفهوم نجات یکی دانست و به نوعی خـداگونگی را نجـات‌شناسـی در فرقه ارتدوکس قلمداد کرد. این آموزه، دارای جایگاه ویژه‌ای در عرفان مسیحیت ارتدوکس است؛ به طوری کـه بایـد آن را هدف اصلی زندگی عرفانی در ارتدوکس دانست که تنها با هم‌کوشی، مشارکت میـان فعالیـت‌هـای انسـانی و نیروهای منور خداوند، که همان اعمال خداوند است، قابل دستیابی می‌باشد(بارتوس، ۱۹۹۹، ص ۱۰۴). *پالاماس*، کـه بـه عنوان سردمدار استفاده از واژه خداگونگی در مسیحیت شرق شناخته می‌شود، در الاهیات عرفانی خـود از ایـن آمـوزه سخن به فراوانی گفته و آن را یکی از مسلمات الاهیات خود دانسـته و بـه شـدت بـه ایـن آمـوزه حساسـیت نشـان می‌دهد(ورثولومـائوس، ۲۰۱۱، ص ۶). او در بحث نجات، تأکید ویژه‌ای بر آیین‌های کلیسایی داشته و رعایـت آیـین‌هـای دینی را شرط در نجات و خداگونگی عنوان می‌کند. وی می‌گوید:

نجات به تعمید و عشای ربانی بستگی دارد؛ در تعمید، روح القدس طبیعت انسانی را احیاء می‌کند؛ انسان را در ظاهر تطهیر می‌کند و به او که در هبوط از دست رفته بود، قدرت می‌بخشد تا به شباهت خدا برسد. تعمید، ظاهرِ انسان را تهذیب می‌کند، در حالی که عشای ربانی موجب تحقق شباهت الاهی او می‌شود. انسان با عشای ربانی و اتحاد آیینی با مسیح توسطِ فیض به اتحاد حقیقی و خداگونگی می‌رسد(سمسل، ۲۰۰۲، ص ۲۱۴).

در واقع *پالاماس*، انجام آیین‌های کلیسایی را مهم‌ترین مسئله برای نجات دانسته، آن را مختص به راهبان و عرفا نمی‌داند(پلیکان، ۱۹۸۳، ج۱۴، ص ۹)، بلکه هر مسیحی برای دستیابی به نجات، باید به آیین‌های کلیسایی عمل نماید؛ زیرا هر مسیحی به واسطه این آیین‌ها با مسیح، در مرگ و رستاخیزش مشارکت می‌جوید. اتحاد و مشارکت با مسیح همان خداگونگی است که گاهی به مسیح‌گونگی نیز تعبیر می‌شود(نلاس، ۱۹۹۷، ص ۱۲۰ـ۱۲۱).

۳. ویژگی مکتب رهبانی پالاماس

پالاماس، راهبان را از مردم عادی جدا دانسته، معتقد است: راهب، یک مسیحی معمولی نیست(میندورف، ۱۹۹۸، ص ۳۱). به همین دلیل، باید دارای ویژگی‌های خاصی نسبت به سایر مسیحیان باشد. برخی از این ویژگی‌ها عبارتنداز:

۱. سکوت و دعا: *پالاماس*، تأکید ویژه‌ای بر آموزه‌های هسیکاست داشت. از جمله آن، بیان اهمیت سکوت بود که آن را برای هر راهبی الزامی می‌دانست. در واقع *پالاماس* معتقد است: برای رسیدن به موهبت و فیض الهی، باید به سکوت و تأله پرداخت. بنابراین، شرط ضروری برای رسیدن به الطاف الهی، حفظ سکوت و تأله است(پالاماس، ۱۹۷۳ب، ص ۴۰۴). البته باید دانست که آبای صحرا نیز بر سکوت تأکید داشتند(مرتون، ۱۳۸۵، ص ۷۲، ۷۵، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۵۸). اما تفاوت دیدگاه *پالاماس*، با آنان در این است که *پالاماس*، برخلاف آبای صحرا، سکوت را عبادت و نوعی دعا می‌داند که فرد را به خداگونگی می‌رساند. البته باید توجه داشت که دعا ویژگی همهٔ راهبان در همه دوران‌ها بوده و توصیه‌های متعددی از بزرگان و آبای صحرا، در این باره بیان شده است(همان، ص ۸۵، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۴۷) اما آنچه *پالاماس* را از سایرین در مسئله دعا جدا می‌سازد، این است که او بر شیوه دعا براساس مکتب هسیکاست تأکید دارد و از آن با نام «دعای عیسی»[۴] نام می‌برد. وی معتقد است: دعای عیسی از درون قلب انجام می‌گیرد. کسی که آن را انجام می‌دهد، به صورت مستمر، این دعا در قلب او تکرار می‌شود(ورثولومائوس، ۲۰۱۱، ص ۱۴).

۲. ناسازگار دانستن رهبانیت با علم: طبق نظر *پالاماس*، رهبانیت با مشغولیات دنیوی، حتی با علوم دینی ناسازگار است. لذا در برخی سخنان وی بسیار شفاف و واضح بر آن تأکید دارد: «ما کسی را از این که طالب علوم دینی گردد منع نمی‌کنیم، اما چنین فردی که تمایل به این کار دارد، از داشتن زندگی رهبانی منع خواهد شد». وی به صراحت معتقد است: «خداوند کسب علوم را برای راهبان ممنوع کرده است»(میندورف، ۱۹۹۸، ص ۳۱). و پیروان وی قائلند که باید عزلت‌نشینی نمود تا بتوان فهمید که یک سالک، چگونه به فراسوی قلب قدم می‌گذارد و از این طریق، اشتیاق عمیق به خداوند می‌یابد(لوث، ۱۹۹۹، ص ۵۳). البته باید دانست که این روش در متد *پالاماس*، در ابتدا مبتنی بر دانش‌ستیزی، یا مخالفت با پیشرفت و روشن‌فکری نبود، اما بعدها در بسیاری از بزرگ‌ترین نظرات درباره راهب، این دیدگاه ناصحیح بیان گردید. در

واقع، پس از *پالاماس*، کسانی که از وی پیروی می‌کردند، کسب علوم را برای راهب ممنوع دانسته، معتقد بودند: با حضور تحت پادشاهی خداوند، می‌توان از همه ارزش‌ها و ارزنده‌گی‌های این جهانی فراتر رفت. بنابراین، نیازی به کسب دانش نیست و بر راهب نیز تلاش برای به دست آوردن آن امری پوچ و ممنوع است(میندورف، ۱۹۹۸، ص ۳۱).

۳. سکوت؛ برترین شیوه برای مبارزه با وسوسه‌های شیطان: مبارزه با وسوسه‌های شیاطین، ویژگی آباء صحرا بود. و در واقع یکی از علل اقامت آنان در صحرا، مبارزه با شیاطین و وسوسه‌های آنان بود. با روی کار آمدن مکتب هسیکاسم، به ویژه افرادی همچون *پالاماس*، بار دیگر این مبارزه جزء ویژگی‌های رهبانیت مورد توجه قرار گرفت. براساس مکتب هسیکاسم و حامیان نظریهٔ سکوت، راه مبارزه با وسوسه‌های شیطانی و آثار جسم مادی سکوت است؛ زیرا سکوت یک نوع مبارزه عمیق درونی است(کونیاریس، ۱۹۹۸، ص ۷۰). طبق سخنان *پالاماس* و سایر حامیان هسیکاست، قلب مکان زندگی افکار شیطانی است. تاریکی محاط بر ذهن و طوفان خروشان در افکار شخص، موجب ایجاد افکار شیطانی در قلبش می‌شود. ازاین‌رو، یک راهب اگر به دنبال نجات است، باید به دقت مراقب خود باشد و سکوت را به عنوان بهترین شیوه برای مبارزه با شیاطین اختیار کند.

٤. محوریت قلب: قلب، از جمله مسائلی است که در میان نویسندگان شرقی، از جایگاه بالایی برخوردار است و به نوعی، کل زندگی معنوی در کلیسای ارتدوکس بر آن بنا گذاشته شده است(لوسکی، ۱۹۷۳، ص ۲۰۱). *پالاماس*، توجه ویژه‌ای به آن داشته و در تعالیم خود از آنان بسیار بهره برده است. او تقریباً در تمام آثار خود، از قلب سخن گفته است. این امر نشان از اهمیت قلب در تعالیم *پالاماس* دارد(ورثولومائوس، ۲۰۱۱، ص ۱۱). براساس دیدگاه *پالاماس*، قدرت فکری انسان در قلب اوست، نه در ذهن. در واقع *پالاماس* می‌گوید: این قلب است که به عنوان کلمه طبیعی، که خدا به انسان عطا نموده، انسان را برای دستیابی به خلوص الهی رهبری می‌کند. وی برای مدعای خود، به کتاب مقدس اشاره می‌کند(سینکویکز، ۱۹۸۸، ص ۳۱) که «خوشا به حال پاکدلان، زیرا آنان خدا را خواهند دید. ». او تأکید دارد بر اینکه خداوند از طریق دانش قابل شناخت نیست، بلکه تنها از طریق تجربه مستقیم در قلب است که می‌توان به شناخت خدا دست یافت(ورثولومائوس، ۲۰۱۱، ص ۱۲). بنابراین، وی قلب را اتاق سری نفس و اندام اصلی قدرت فکری می‌داند(پالاماس، ۱۹۷۳ب، ص ۴۰۱). وی برای اثبات مدعای خود، به کتاب مقدس استناد می‌کند: «نه آنچه به دهان فرو می‌رود انسان را نجس می‌سازد، بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید، انسان را نجس می‌گرداند»(متی ۱۵: ۱۱)؛ «زیرا که از دل می‌آید خیالات بد و قتل‌ها و زناها و فسق‌ها و دزدی‌ها و شهادت دروغ و کفرها»(متی ۱۵: ۱۹). وی مدعی است که اگر انسان بتواند بر خود تسلط یابد و مراقب اعمال و افکار خود باشد، خواهد توانست روح خود را بر جسمش مسلط گرداند. این امر موجب می‌شود که قلب او هرگز کلمه‌ای از شرارت و زشتی وارد آن نگردد(پالاماس، ۱۹۷۳ب، ص ۴۰۶).

۵. توجّه به جسم: طبق آنچه در آراء راهبان گذشته بیان گردید، بیشتر آنان جسم را شر دانسته و به نوعی با رویکرد گنوسی، به ماده و به ویژه جسم انسان می‌نگریستند(ا.گریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۴). حتی یکی از دلایل اقامت آبای صحرا در بیابان نیز مبارزه با جسم و دنیا بوده است(اسمیت، ۱۳۹۰، ص ۳۲). این تفکر در رهبانیت

مسیحی رشد یافت و در ادامه، به عنوان یکی از ویژگی‌های اصلی رهبانیت مسیحی شناخته شد(رسول‌زاده و باغبانی، ۱۳۸۹، ص ۳۸۲). البته *پالاماس* رویکرد متفاوت به این مسئله در پیش گرفت. وی معتقد بود که جسم فی نفسه شر نیست و نباید نگاه منفی به آن داشت. او در پاسخ کسانی که به این موضع‌گیری وی در قبال جسم ایراد گرفته‌اند، می‌نویسد: «آیا خداوند اشتباه کرده که نفس را در بدن قرار داده است! چه کسی گفته که بدن بد است و خلق آن امر بدی است. زمانی بدن برای نفس بد است که نفس دلبسته آن شود»(پالاماس، ۱۹۷۳ب، ص ۴۰۲). *پالاماس* برای اثبات ادعای خود به کتاب مقدس استناد می‌کند: «آیا نمی‌دانید که بدن شما هیکل روح القدس است که در شما است»(اول قرنتیان ۶: ۱۹). «خانه او (مسیح) ما هستیم...»(عبرانیان ۳: ۶؛ دوم قرنتیان ۶: ۱۶؛ رومیان ۷: ۱۸) شاید به همین دلیل، گاهی آباء از تطهیر قلب، و گاهی از تطهیر بدن سخن می‌گویند(محمدزاده، ۱۳۸۹، ص ۱۶۴). *پالاماس* حتی جسم را از عوامل برتری انسان بر فرشتگان دانسته، و معتقد است: بدن انسان نیز همچون روحش به صورت خداوند خلق گردیده است. وی در این باره می‌نویسد: «کلمه انسان برای روح یا بدن به طور جداگانه به کار نمی‌رود، بلکه هر دو را با هم شامل می‌شود، چون هر دوی آنها با هم در صورت خدا خلق شده‌اند»(سمسل، ۲۰۰۲، ص ۲۱۱). بنابراین، باید گفت: *پالاماس* انسان را برتر از فرشتگان دانسته، در این باره معتقد است: انسان بیشتر از فرشتگان بر صورت خداست؛ زیرا روحش در بدنی می‌پیوندد که دارای قدرت حیات‌بخشی است و با آن طبیعت جسمانی تنظیم می‌شود(محمدزاده، ۱۳۸۹، ص ۱۷۳).

٦. خداگونگی(Deification): این واژه نخستین بار در مناقشات مربوط به نسطوریوس، برای بیان دیدگاه ارتدوکس‌ها به کار گرفته شد(تورکان، ۲۰۰۵، ج۴، ص ۲۲۴۸). این آموزه، به معنای رسیدن به شباهت الاهی و دریافت تشبه به خدا و اتحاد الاهی است و معادل مفهوم «نجات»، به واسطه فیض در کلیسای لاتینی روم است؛ با این تفاوت که خداگونگی بیشتر دارای مفهوم وجودشناختی است(محمدزاده، ۱۳۸۸، ص ۷۹). این آموزه، دارای جایگاه ویژه‌ای در عرفان مسیحیت ارتدوکس است، به طوری که باید آن را هدف اصلی زندگی عرفانی در ارتدوکس دانست و *پالاماس* نیز در عبارات خود، به بیان یکی شدن با خدا می‌پردازد. او در این رابطه، متأثر از قدیس *ماکسیموس* است(میندورف، ۱۹۹۸، ص ۱۷۵). *ماکسیموس* می‌گوید: «بنیان محکم و قابل توجه امید، برای خداگونگی طبیعت بشر تجسد خداست که انسان را خدا می‌سازد. به همان اندازه که خود خدا انسان شد، انسان هم می‌تواند خدا شود»(محمدزاده، ۱۳۸۸، ص ۸۰ـ۸۱). *پالاماس*، علاوه بر تبیین دیدگاه *ماکسیموس* معتقد است: انسان با وجود خدا شدن، انسان باقی می‌ماند. همچنین معتقد است که تنها راه کسب معرفت الهی خداگونگی است؛ زیرا این اتحاد و خداگونگی حقایقی را برای انسان آشکار می‌سازد که معرفت عقلی، آن را کسب نخواهد کرد(پلیکان، ۱۹۸۳، ص ۱۴). البته باید دانست که مهم‌ترین شرط ایجاد اتحاد نیز با انجام آیین‌های کلیسایی است که بیانگر این است که ایمان به تنهایی کافی نبوده و عمل نیز لازمه آن است. با این اتحاد، که همان خداگونگی است، مشارکت انسان‌ها با مسیح در مرگ و رستاخیز واقع خواهد شد(نلاس، ۱۹۹۷، ص ۱۲۰ـ۱۲۱).

٤. ارزیابی و نقد مکتب عرفانی پالاماس

در مکتب عرفانی *پالاماس*، که عمدتاً تحت تأثیر مکتب هسیکاست بوده، نکات مثبت و منفی بسیاری وجود دارد. این مکتب در گسترش اندیشه‌های مسیحی، به ویژه رهبانیت تأثیرگذار بوده است. از جمله تأثیرات مثبت آن در فضای زندگی رهبانی، ایجاد وحدت در میان راهبانِ سنت شرقی بوده است. *پالاماس*، الاهیات شرق را براساس تفکرات رهبانی خود، به الاهیاتی نظام‌مند مبدل ساخت. امروزه نیز این تمایلات رهبانی در کلیسای شرق کاملاً آشکار است، از دیگر نکات مهم مکتب *پالاماس*، ارائه جایگاه مثبت برای ماده و جسم انسان است که بدین صورت، با آراء گنوسی که در مکاتب رهبانی به فراوانی دیده می‌شود، مخالفتی جدی دارد. *پالاماس*، حتی جسم را از عوامل برتری انسان بر فرشتگان دانسته، معتقد است: بدن انسان نیز همچون روحش، به صورت خداوند خلق گردیده است. در واقع *پالاماس* توانست در مکتب خود، میان الاهیات کلیسایی و الاهیات رهبانی ادغام و هماهنگی به وجود آورد و از هر دو حوزه فکری در نظام‌مندسازی مکتب خود بهره ببرد. با این وجود، مکتب او از جهات بسیاری قابل نقد است:

۱. **پالاماس تنها مروجی هسیکاسمی است:** شاکله و مبانی فکری *پالاماس* در هسیکاسم ریشه دارد. او مدافع هسیکاسم بوده و در همه عمر خود، تفکرات این مکتب را ترویج می‌کرد. ازاین‌رو، از خود دیدگاه جدیدی ارائه نداده است، بلکه پیروزی مکتب هسیکاسم در شرق، موجب پیشرفت روز افزون دیدگاه‌های او در رهبانیت شده است؛ چرا که پس از غالب شدن مکتب هسیکاسم بر فضای شرق، کسی نمی‌توانست بر علیه آن اقامه برهان نموده و با افکار این مکتب مخالفت کند. *پالاماس*، مکتب هسیکاست را در پیکره الاهیات ارتدوکس ادغام کرد و با الهام از تجربیات الاهیدانان بزرگی همچون *شمعون*، مکتب خود را ارائه داد(لین، ۱۳۹۰، ص ۱۳۸). بنابراین، می‌توان گفت: وی مکتب جدیدی ارائه نداده و تنها پیرو و مروج هسیکاست است.

۲. **فقدان الهیات نظام‌مند در آراء پالاماس:** *پالاماس*، فاقد یک الهیات منسجم و نظام‌مند است و اساساً نمی‌توان او را الاهیات‌دان دانست. او با پشت کردن به نگرش‌های نظری و فلسفی، از هر گونه الاهیات نظری برائت جسته، و تنها بر سلوک عملی تمرکز می‌کند. ازاین‌رو، بسیاری معتقدند که تقریباً همهٔ نوشته‌های *پالاماس*، به جز خطابه او، نوشته‌های گاه به گاه و وابسته به موقعیت عملی خاص بوده است(فلوروسکی، ۱۹۸۷، ص ۱۱۳ــ۱۱۴). در حقیقت، الهیاتی که *پالاماس* از آن سخن می‌گوید، کاملاً مبتنی بر تجربه شخصی است. به همین دلیل، با برخی کسانی که بر فلسفه یونان تکیه داشتند، مخالفت‌های جدی داشت. او هیچ‌گاه با استدلالات عقلی و منطقی در حوزه الاهیات، با مخالفان خود مواجه نشده، از جمله در مناقشات او با *بارلام*، که پیشتر اشاره شد، رویکرد تجربی وی کاملاً مشخص است. او در مخالفتش با *بارلام*، رویکرد الاهیاتی خاصی ارائه نمی‌دهد. وی در این مناقشات، سعی در برهان آوردن و توجیه راهبان کوه آتوس دارد. لذا به جای ارائه مسائل کلامی و فلسفی، بر قلب، سکوت و آرامش‌گرایی تاکید می‌کند. بدین وسیله عملکرد راهبان کوه آتوس را توجیه کند. بنابراین، می‌توان مکتب وی را مکتبی صرفاً رهبانی و نه الهیاتی قلمداد کرد. در واقع *پالاماس*، همچون راهب و

اسقفی مسیحی، سعی در ارائه وجهه‌های عملی برای مسیحیان داشته است. ازاین‌رو، باید او را یک مفسر بزرگ از تجربه‌های معنوی کلیسایی و نه یک الاهیدان دانست.

۳. محدود ساختن شناخت الهی به شهود و محدود دانستن شهود به راهبان: درون مایه الاهیات *پالاماس*، همچون الاهیات ارتدوکس شرقی، الاهیاتی تنزیهی است. طبق این دیدگاه، ذات خداوند غیرقابل دسترس، درک ناپذیر و توصیف ناشدنی است. انسان از طریق تفکّر و تامّل عقلانی و نظری، توانایی شناخت خدا را ندارد، بلکه تنها را، شناخت، شهود و تجربه نمودن قوای خداوند و انرژی‌های الهی است که از طریق آن، انسان می‌تواند او را بشناسد. *پالاماس* معتقد است: تنها راهبان می‌توانند از رؤیت و مشاهده قوای الهی برخوردار باشند. در واقع از منظر او، سالک هسیکاست نور اقنوم را می‌بینند که درخششی غیرمادی و الهی است و سایر مسیحیان نمی‌توانند از این ویژگی برخوردار باشند. ازاین‌رو، شناخت و رؤیت الهی، تنها برای راهبان ممکن است. کسی که خواستار این شرایط است، باید به زندگی رهبانی، بر پایه مکتب هسیکاست روی آورد. این نگرش، نه‌تنها حلقه خداشناسان را بسیار تنگ نموده و جمع کثیری از انسان‌ها را محروم از شناخت خدا دانسته است، بلکه حجیت شناخت عقلانی و تامّلات نظری را به کلّی نادیده گرفته، و وجود آن در انسان را امری باطل و بی‌ارزش انگاشته است.

٤: تمرکز بر تجربه دینی و شهود: در ادامه نقد پیشین، باید گفت: *پالاماس*، تنها شهود و تجربه را در شناخت خدا حجّت دانسته، غافل از اینکه شهود و تجربه شخصی، تنها می‌تواند برای شخص شهود کننده و تجربه کننده حجیت داشته باشد. در واقع، تجربه دینی، که از مواجهه فرد با نیرویی ماورائی حاصل می‌شود، نمی‌تواند مبنای محکمی برای یک مکتب قار باشد؛ چرا که حجیت آن فراتر از فرد تجربه کننده نخواهد بود. دلیل مطلب این است که، تجربه عرفانی یا دینی، به جهت قابل بیان نبودن، قابل انتقال و فهماندن به دیگری نیست. ازاین‌رو، نمی‌توان دیگری را در آن شریک کرد. او بر این اساس، خداشناسی فلسفی را اساساً نادیده گرفته، نوعی الهیات شهودی و شخصی را ارائه می‌دهد که بین الاذهانی ساختن آن، نه‌تنها مشکل، بلکه می‌توان گفت غیرممکن است. او دستاوردهای فلسفه یونان در زمینه شناخت خدا را انکار کرد، شناخت خدا را تنها با مشارکت در او به وسیله قلب، بدن و ... ممکن می‌دانست(پالاماس، ۱۹۸۳، ص ۱۶ و ۵۷). به همین دلیل، تأکید دارد که تنها راهبان چنین درک و شناختی را خواهند داشت.

از جمله مشکلات اساسی تمرکز بر تجربه شخصی، محروم ماندن از معیار مشخص، برای تشخیص تجربه صحیح از سقیم است. در واقع *پالاماس*، با اتّخاذ این مبنا، در مقابل این مسئله که تجربه کدام راهب بر اساس کدام معیار، تجربه‌ای درست و مزابق با واقع است، پاسخ قانع‌کننده‌ای نخواهد داشت.

۵. ابهام موجود در «قلب» و نیز «مشارکت با خدا»: *پالاماس*، درک و مشاهده خدا را منوط به مشارکت کردن با خدا می‌داند(لین، ۱۳۹۰، ص ۱۳۸). حال آنکه این امری مبهم و غیرواضح است. اینکه کسی در قوای الاهی مشارکت

جوید، به قدری مبهم است که هر کسی می‌تواند آن را ادّعا کند. همچنین، واژه «قلب» در تعالیم *پالاماس*، مفهوم روشنی ندارد. او گاهی قلب را کالبد دانسته که تمایلات نفسانی انسان از آن هدایت می‌گردد، و گاهی از آن به نوعی شهود تعبیر می‌کند.

٦. وجود دوگانگی و ناسازگاری در آموزه‌های الهیاتی پالاماس: از چند جهت در آموزه‌های الهیاتی *پالاماس*، ناسازگاری و دوگانگی وجود دارد. به عنوان نمونه، *پالاماس* بین ذات و تجلّی الهی قائل به دوگانگی است. او در کتاب سه‌گانه خود، به تفاوت میان ذات ناشناختنی خداوند و قوای الهی یا انرژی‌های الهی می‌پردازد(پالاماس، ۱۹۸۳، ص ۶۷ـ۶۸). ارائه این نظر موجب مخالفت بسیاری از الاهیدانان مسیحی شد. لذا برخی *پالاماس* را متهم به دو خدایی بودن کرده‌اند؛ زیرا طبق این دیدگاه، *پالاماس* میان ذات و تجلی خدا تمایز قائل شده است(لین، ۱۳۹۰، ص ۱۳۸). همچنین، در رابطه با رویت خدا، *پالاماس* از یک سو، همچون همه هسیکاسم‌ها بیان می‌کند که عمل خدا با چشم سر قابل مشاهده نیست(پالاماس، ۱۹۸۳، ص ۵۷)، با این حال، دیدن خدا را با چشم یا قلب مادی قابل درک و مشاهده دانسته، معتقد است کسی که در قوای الاهی مشارکت جوید و خود را نورانی کند، او را می‌بیند(ویر، ۱۹۶۳، ج ۴، ص ۱۴۹).

۷. اشکالات کلی ناظر به آموزه‌های مسیحی و نیز آموزه‌های الهیات پالاماس: *پالاماس*، در بسیاری از آموزه‌های الهیاتی خود، پایبند به الاهیات سنتی مسیحی بوده، نقدهای وارد بر آموزه‌های مسیحی، به الهیات او نیز وارد خواهد بود. به عنوان نمونه، در بحث نجات شناسی به جهت اعتقاد او به گناه نخستین و هبوط انسان(سمسل، ۲۰۰۲، ص ۲۱۴) و نیز در بحث مسیح‌شناسی، به جهت قائل شدن به الوهیت مسیح و مطرح نمودن او به عنوان دومین اقنوم تثلیث(ویر، ۱۹۶۳، ص ۷۸) و نیز اساساً خود آموزه تثلیث، همه مورد نقد است. نقدهای وارد بر این آموزه‌ها، به مکتب الهیاتی *پالاماس* نیز وارد خواهد بود. او به تأثیر از *ماکسیموس* می‌گوید: «به همان اندازه که خود خدا انسان شد، انسان هم می‌تواند خدا شود»(محمدزاده، ۱۳۸۸، ص ۸۰ـ۸۱). اینگونه بیانات، همانگونه که در الهیات مسیحی قابل پذیرش نیست، در الهیات *پالاماس* نیز غیرعقلانی است.

۸. اشکال اساسی به کلّ تفکّر رهبانی: یکی دیگر از اشکالاتی که متوجه *پالاماس* است، اشکالی است که به اصلِ رهبانیت مسیحی وارد است؛ این نگرش که راهب نباید اموری چون ازدواج، خوردن گوشت، جماع و نزدیکی را انجام دهد(میندورف، ۱۹۹۸، ص ۳۱)، نتیجه دنیاگرایی کلیسا و مسیحیان در دوران قرون وسطی و نیز ناشی از تعالیم گنوسی است بر این اساس، دنیای مادی پلید و ناپاک دانسته شده است. طبیعی است، امروزه این اندیشه جایی ندارد؛ چرا که سرکوب نمودن غرایز طبیعی انسان، مشکلات روحی و روانی متعددی را در پی خواهد داشت. علاوه بر اینکه، براساس تعالیم کتب آسمانی، بهره‌وری از دنیای مادی لازمهٔ فعالیت انسان برای برخورداری از سعادت جاودانه است. نباید نگرش منفی نسبت به دنیا و نیازهای جسمانی داشت. *پالاماس*، بر اساس این رویکرد راهبانه، تنها شرط ضروری برای رسیدن به الطاف الهی را حفظ سکوت می‌داند(پالاماس،

۱۹۷۳الف، ص ۴۰۴). در حالیکه مدیریت امور زندگی دنیوی در ابعاد مختلف، و نیز نیت و اعمال در این مسیر، از اهمیت زیادی برخوردار است و سکوت به تنهایی نمی‌تواند انسان را خداگونه کند.

نتیجه‌گیری

پالاماس، به عنوان یکی از بزرگترین الاهیدانانِ عارف مسیحیت شرقی به شمار می‌رود. وی هنوز هم دارای طرفداران فراوان است. البته او شدیداً تحت تأثیر مکتب هسیکاست بوده است. لذا وی را باید حامی و مروج و مبلغ مکتب هسیکاسم دانست که توانست ایده‌های این مکتب را وارد الاهیات و صومعه‌های سنت مسیحیت شرقی کند. وی الاهیات رهبانی مختص به خود ارائه نداده، بلکه تنها حامی و مبلغ مکتب هسیکاست بوده است. ازاین‌رو، تأکید زیادی بر مسئله سکوت، قلب، ناسازگاری دین با علوم غیردینی و ... دارد. که همه این مبانی، از اصول مسلم و روشن هسیکاست است. در واقع، *پالاماس* سعی داشت دیدگاه‌های هسیکاست را وارد الاهیات و رهبانیت مسیحیت ارتدوکس کند. پیروزی مکتب هسیکاست در شرق، موجب پیشرفت روز افزون دیدگاه‌های او در رهبانیت شده است؛ زیرا پس از غالب شدن مکتب هسیکاست بر فضای شرق کسی نمی‌توانست بر علیه آن اقامه برهان نموده، با افکار این مکتب مخالفت نماید. و به همین دلیل، افکار *پالاماس* در شرق غالب گردیده است.

هدف *پالاماس* در الاهیات مسیحی، به ویژه الاهیات رهبانی، توجیه راهبان آتوس بوده است. ازاین‌رو، نوشته منظمی از وی وجود ندارد. بیشتر نوشته‌های وی یا مرتبط به مشاجراتش با *بارلام* بوده یا سخنرانی‌های وی در مکان‌های مختلف در میان حامیانش بوده است. الاهیات او، کاملاً مبتنی بر تجربه شخصی است. لذا وی الاهیاتی نظری ارائه نمی‌دهد. این امر نشان می‌دهد او بیشتر یک راهب است، نه الاهیدان. به همین دلیل، با دستاوردهای فلسفی در زمینه‌های متعدد الاهیاتی مخالفت نموده و، بسیاری از استدلالات آنان را رد کرده، نمی‌پذیرد. او نظریه خاصی در حوزه الاهیات ارائه نداده است. به جای ارائه مسائل کلامی و فلسفی، به مسائلی همچون تأکید بر قلب، سکوت و... ، که مسائلی تجربی و در حوزه رهبانیت است، پرداخته تا بتواند فضای انحراف عقیدتی را از راهبان دور سازد.

پی‌نوشت‌ها

۱. نام کوهی بسیار معروف، که هم‌اکنون از ولایات یونان به شمار رفته و دارای جمهوری خودمختار که دارای ۲۰ صومعه می‌باشد. و یک جامعه مذهبی مستقل بوده و علی‌رغم اینکه تحت فرمان کلیسای قسطنطنیه است، اما استقلال معنوی دارد. در آنجا به زنان و حیوانات حق ورود نمی‌دهند. کتابخانه‌های آنجا بسیار غنی و مملو از نسخ خطی است.

۲. «Evagrius_Ponticus » او راهب و زاهد مسیحی است که یکی از بزرگان کلیسا در اواخر قرن چهارم بود او متفکری باهوش و سخن‌گویی مهذب و نویسنده‌ای سرآمد بود در قسطنطنیه زندگی می‌کرد و در سال ۳۸۳م. به اورشلیم رفت و در آنجا راهب شد و اواخر عمر به مصر رفت. او شاگردان مشهور زیادی تربیت کرد مانند باسیل اهل کاساریا و گریگوری نازینسی. رک: Sinlewcz, 2003, p. xvii.

۳. «Diadochos of Photiki» زاهد قرن پنجم، که آثارش در مجموعه فیلوکالیا درج شده است. او تاثیر زیادی بر قدیسان بیزانسی چون: ماکسیموس معترف و سیمون الاهی دان جدید داشته است. هم‌چنین افکار او بر جریان سکینه قرن چهاردهم تاثیر زیادی داشته است.

۴– دعای عیسی، دعایی است که تنفس فرد با قاعده مشخصی انجام می‌شود و دعایی ساده به این شیوه خوانده می‌شود: «عیسی مسیح خداوند، پسر خدا، بر من رحم کن.» این روش، صرفاً نوعی کمک به فرد تلقی می‌شود تا وی برای پیشرفت بیشتر برای دستیابی به نور الاهی آماده شود(رک: لین، ۱۳۹۰، ص ۱۳۷).

منابع

کتاب مقدس، چاپ ایلام، ۲۰۰۷.

اُگریدی، جوان، ۱۳۸۴، ***مسیحیت و بدعتها***، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی، قم، طه.

اسمیت، مارگارت، ۱۳۹۰، ***مطالعاتی در عرفان اولیه خاور نزدیک و خاورمیانه***، ترجمه منصور پیرانی و مریم محمدی نصرآبادی، تهران، مرکز.

رسول‌زاده، عباس و جواد باغبانی، ۱۳۸۹، شناخت مسیحیت، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

عارف‌زاده، الیالس، ۱۳۹۱، پایان نامه با عنوان «مقایسه عرفان عملی شیعی با عرفان عملی مسیحیت ارتدوکس با تأکید بر عنصر سکوت»، دانشگاه قم.

فانینگ، استیون، ۱۳۸۴، ***عارفان مسیحی***، ترجمه فریدالدین رادمهر، تهران، نیلوفر.

لین، تونی، ۱۳۹۰، ***تاریخ تفکر مسیحی***، ترجمه روبرت آسریان، تهران، فرزان روز.

محمدزاده، سید نادر، ۱۳۸۸، «شهود و خداگونگی در عرفان مسیحیت شرقی»، ***پژوهشنامه ادیان***، ش ۵، ص ۶۷-۹۰.

ـــــ ، ۱۳۸۹، «مفهوم قلب در عرفان مسیحیت ارتدوکس»، ***پژوهشنامه ادیان***، ش ۷، ص ۱۵۷-۱۸۰.

مرتون، توماس، ۱۳۸۵، حکمت مردان صحرا، ترجمه فروزان راسخی، تهران، نگاه معاصر.

مک گراث، آلیستر، ۱۳۸۴، ***درسنامه الهیات مسیحی***، ترجمه بهروز حدادی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

Bartos, Emil, 1999, ***Deification in the Eastern Orthodox theology***, Michigan, Paternoster press.

Coniaris, Anthony M., 1998, ***Philokalia: The Bible of Orthodox Spirituality***, USA, Light and Life Pub.

Conomos, Dimiteri E. & Speake, Graham, 2005, ***Mount Athos, the Sacred Bridge***, Bern, European Academic Publishers.

Florovsky, Georgasm, 1987, ***ST. Gregory Palamas and the Tradition of the Fathers***", Chapter VII of The Collected Works of Georges Florovsky, Vol. I, Bible, Church, Tradition: An Eastern Orthodox View, Vaduz, Europa, Buchervertriebsanstalt.

Hunter, H. D. 2002, ***Palamas GreGory***, New catholic ENC., usa,Thomson Gale.

J. Christensen, JefferyA, 2007, Wittung, ***Partakers of the Divine narure***, Associated university Presses.

Ken, Parry, and Other Authors, 1999, ***The Black well Dictionary of Eastern Christianity***, Blachwell Publishers.

Krivoshein, Basil, 1954, ***The Ascetic and Theological Theology of Gregory Palamas***, London, Coldwell.

Lampe, G. W. H., 1961, ***A Patristic Greek Lexicon***, Oxford: Clarendon Press.

Lossky, Vladimir, 1973, ***the Mystical Theology of the Eastern Church***, Cambridge and London.

Louth, Andrew, 1999, The Wilderness of God, London, Darton, Longman and Todd, p. 53

Mantzarides,George, 1977, ***Tradition and Renewal in the Theology of Saint Gregory Palamas***, Eastern Churches,Review 9.

Meyendorff, John, 1998, ***A study of Gregory Palamas***, Translated by George Lawrence, New York, St Vladimir's seminary Press.

Murphy, F. X., 2002, ***Hesychasm***, New catholic ENC, usa, Thomson Gale.

Nellas, Panayiotis, 1997, ***Deification in Christ***, Norman Russell, trans. From the Greek, New York, St. Vladimir's Seminary press.

Palamas, Gregory, 1973A, ***Defence des Saints Hesychastes***, Jean Meyendorff (ed), Louvain, Spicilegium Sacrum, Lovaneiense.

-----, 1973B, ***On the Blessed Hesychasts***, E. Kadloubovsky & G. E. H. Palmer (trans), in Early Fathers from The Philokalia, E. Kadloubovsky & G. E. H. Palmer (eds.), London, Oxford, Alden Press.

-----, 1983, ***The Triads***, translater by Nicholas Gendle, John Meyendorff (ed), New Jersey, Paulist Press.

Papadakis, Aristeides, 2000, ***Palamas, Gregory, St***, ENC. Of Monasticism, USA, Fitzroy Dearborn Publishers.

Pelikan, Yaroslav, 1983, "***Preface to the Triads***" New Jersey, Paulist press.

Samsel, Peter, 2002, ***A Unit with Distinctions: Parallels in the Thought of St. Gregory Palamas and Ibn Arabi***, Paths to the Heart, Sufism and the Christian Eastern, James S. Cutsinger (ed), World Wisdom.

Sinkewicz, Robert E., 1988, ***Saint Gregory Palamas The one hundred and fifty chapters***, Toronto, Pontifical institute of mediaeval studies.

Sinlewcz, Robert E, 2003, The Greek Ascetic Corprs, Oxford University press.

Turcan, Robert, 2005, ***Deification***, ENC. Of Religion, usa, Macmillan Reference.

Vartholomaeos, Monk, 2011, ***The Heart in the Hesychastic Treatises of St Gregory Palamas***, http:// www.oldenglishchurch.org.uk

Ware, Kallistos, 1987, "Easten Chrisianity", ***Encyclopedia of Religion, Mircea Eliade*** (ed.), New York, Mcmillan Pub.Co., 1987

-----, 1995, ***Act out of Stillness: The Influence of Fourteenth-Century Hesychasm on Byzantine and Slav Civilization*** ed. Daniel J. Sahas, Toronto: The Hellenic Canadian Association of Constantinople and the Thessalonikean Society of Metro Toronto.

Ware, Timothy, 1963, ***The Orthodox Church***, London, Penguin Books.

Buchanan Wallace, James, 2011, ***Snatched Into Paradise (2 Cor 12:1-10)***, New York, Walter de Gruyter Gmbh & Co. KG.